

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	یادداشت آغازین
۲	بزم یا رزم: کدام یک؟
۹	پادشاهی یزدگرد پسر بهرام گور
۱۰	پادشاهی هرمز پسر یزدگرد
۱۱	پادشاهی پیروز یزدگرد
۱۲	جنگ پیروز با تورانیان
۱۳	نامه خوشنواز با پیروز
۱۵	افتادن پیروز در چاه و کشته شدن
۱۷	پادشاهی بلاش پیروز
۲۰	رزم سوخرای با خوشنواز
۲۳	بازگشتن قباد به ایران زمین
۲۵	پادشاهی قباد پیروز
۲۶	بدگمان شدن قباد از سوخرای و کشتن او سوخرای را
۲۹	بند کردن ایرانیان قباد را و بر تخت نشاندن جاماسپ برادرش را
۳۱	گریختن قباد و پناه گرفتن نزد هیتالیان
۳۲	بازگشتن قباد از هیتال و زادن کسری انوشروان و بر تخت نشستن قباد
۳۴	سر برآوری مزدک و پذیرفتن قباد دین او را
۳۶	آویختن کسی مزدک را و کشتن او را
۴۰	ولیعهد کردن قباد کسری را و بزرگان نام نوشین روان دادن او را
۴۱	پادشاهی کسری نوشین روان
۴۱	از پیری نالیدن سراینده

۴۱	اندرز کردن نوشین روان سرداران ایران را
۴۴	بخشیدن کسری پادشاهی را به چهار بهر
۴۵	نامه نوشتن نوشین روان به کارداران خویش
۴۸	داستان بابک، موبد کسری و عرض سپاه دادنش
۵۱	در داد و فرهنگ نوشین روان
۵۳	برگشتن نوشین روان گرد پادشاهی خویش
۵۵	سزا دادن کسری الانان و بلوچیان و گیلانیان را
۵۸	فریاد خواستن منذر تازی از بیداد قیصر روم
۶۰	نامه فرستادن نوشین روان به نزدیک قیصر
۶۲	لشکر کشیدن نوشین روان به جنگ قیصر روم
۶۵	دژها گرفتن نوشین روان در بوم روم
۶۶	رزم کردن نوشین روان با فروریوس رومی و گرفتن قالینیوس و انطاکیه
۶۸	پی افگندن نوشین روان شهری به مانند انطاکیه و نشانندن در آن اسیران رومی را
۶۹	آشتی جستن قیصر روم از نوشین روان
۷۱	داستان نوشزاد پسر نوشین روان و زن ترسا
۷۳	بیمار شدن نوشین روان و فتنه انگیختن نوشزاد
۷۷	جنگ ساختن رامبرزین با نوشزاد و پند دادن پیروز نوشزاد را
۷۹	رزم رامبرزین با نوشزاد و کشته شدن نوشزاد
۸۱	خواب دیدن نوشین روان و به درگاه آمدن بوزرجمهر
۸۳	گزاردن بوزرجمهر خواب کسری را
۸۵	بزم نوشین روان با موبدان و پند گفتن بوزرجمهر
۸۸	بزم دوم شاه نوشین روان با بوزرجمهر
۹۲	بزم سوم نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان
۹۵	بزم چهارم نوشین روان با بوزرجمهر
۹۸	بزم پنجم شاه نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان
۱۰۰	بزم ششم نوشین روان با بوزرجمهر
۱۰۳	بزم هفتم نوشین روان با بوزرجمهر و موبدان
۱۰۵	داستان مهبود، دستور نوشین روان
۱۰۹	آشکار شدن افسون زروان و یهودی و کشته شدن هردوان
۱۱۱	ساختن نوشین روان شارستان سورستان را
۱۱۳	داستان رزم خاقان چین با هیتالیان

۱۱۶	آگاه شدن نوشین‌روان از کار هیتالیان و لشکر کشیدن به جنگ ایشان
۱۱۹	لشکر کشیدن نوشین‌روان برای جنگ خاقان چین
۱۲۱	نامه خاقان چین به نزد نوشین‌روان
۱۲۳	پاسخ نامه خاقان چین از نوشین‌روان
۱۲۵	نامه خاقان درباره دادن دختر خویش به نوشین‌روان
۱۲۸	فرستادن نوشین‌روان مهران‌ستاد را برای دیدن دختر خاقان
۱۳۲	فرستادن خاقان چین دختر را همراه مهران‌ستاد نزد نوشین‌روان
۱۳۴	بازگشتن خاقان و لشکر کشیدن نوشین‌روان سوی طیسفون
۱۳۷	بازآمدن نوشین‌روان به ایران‌زمین به پیروزی
۱۳۸	اندر آرام یافتن جهانیان از آیین نوشین‌روان
۱۴۰	پند دادن بوزرجمهر نوشین‌روان را
۱۵۰	اندر فرستادن رای هند شطرنج را نزد نوشین‌روان
۱۵۳	ساختن بوزرجمهر نرد را و فرستادن نوشین‌روان او را به هند
۱۵۵	ناشناختن داندگان هند راز بازی نرد را
۱۵۷	داستان گو و طلخند و پیدا شدن شطرنج
۱۶۰	گفت‌وگوی کردن گو و طلخند از بهر تخت
۱۶۴	جنگ ساختن گو و طلخند
۱۶۵	پند دادن گو طلخند را
۱۶۹	جنگ گو و طلخند
۱۷۳	بار دیگر رزم کردن گو و طلخند و مردن طلخند بر پشت پیل
۱۷۶	آگاهی یافتن مادر طلخند از مرگ پسر و سوگ داشتن از بهر او
۱۷۷	شطرنج ساختن از بهر مادر طلخند
۱۷۹	گفتار اندر آوردن برزویه کلیله و دمنه را از هندوستان
۱۸۵	خشم گرفتن نوشین‌روان بر بوزرجمهر و بند فرمودنش
۱۸۸	فرستادن قیصر درج سر بسته را و رهایی یافتن بوزرجمهر به گفتن راز آن
۱۹۲	گفتار اندر توقیع نوشین‌روان
۱۹۸	پند دادن نوشین‌روان پسر خود هرمزد را
۲۰۱	پرسش موبد از نوشین‌روان و پاسخ او
۲۰۹	نامه نوشتن نوشین‌روان به پسر قیصر و پاسخ فرستادن او
۲۱۱	لشکر کشیدن کسری به روم و وام گرفتن از بازارگانان
۲۱۴	آمدن فرستادگان قیصر نزد نوشین‌روان با پوزش و نثار

۲۱۷	گفتار نوشین روان اندر ولیعهد کردن پسر خود هرمزد را
۲۱۸	پرسش موبدان از هرمزد و پاسخ دادن او
۲۲۲	عهد نوشتن نوشین روان پسر خود هرمزد را
۲۲۶	پادشاهی هرمزد
۲۲۶	آغاز داستان
۲۲۶	بر تخت نشستن هرمزدشاه و اندرز کردن به سرداران
۲۲۸	کشتن هرمزد ایزد گشسپ را و زهر دادن زردهشت موبد موبدان را
۲۳۲	کشتن هرمزد سیمای برزین و بهرام آذر مهان را
۲۳۵	برگشتن هرمزد از بیداد به داد گستری
۲۳۷	لشکر کشیدن ساوه شاه به جنگ هرمزد
۲۴۰	نشان دادن مهران ستاد از بهرام چوبینه به هرمزدشاه و خواستن هرمزد او را
۲۴۳	آمدن بهرام چوبینه به نزدیک هرمزدشاه
۲۴۴	پهلوانی دادن هرمزد بهرام چوبینه را
۲۴۸	رفتن بهرام چوبینه به جنگ ساوه شاه
۲۵۰	فرستادن هرمزدشاه خرد برزین را نزدیک ساوه شاه به پیغام فریبنده
۲۵۳	پیغام فرستادن ساوه شاه نزد بهرام چوبینه
۲۵۵	فرستادن ساوه شاه پیغامی دیگر به بهرام چوبینه
۲۵۷	پاسخ دادن بهرام چوبینه ساوه شاه را
۲۵۹	خواب دیدن بهرام چوبینه و لشکر آراستن
۲۶۱	رزم کردن بهرام چوبینه با ساوه شاه
۲۶۴	کشتن بهرام چوبینه جادو را
۲۶۵	فرستادن بهرام چوبینه پیروزی نامه را با سر ساوه شاه نزد هرمزد
۲۶۹	رزم بهرام چوبینه با پرموده پسر ساوه شاه و گریختن پرموده به آوازه دژ
۲۷۲	پناه خواستن پرموده از بهرام چوبینه
۲۷۴	خواستن بهرام چوبینه منشور زینهار پیروموده را از هرمزد
۲۷۵	خشم گرفتن بهرام چوبینه بر پرموده
۲۷۹	آمدن خاقان به نزدیک هرمزدشاه
۲۸۱	آگاهی یافتن هرمزد از ناراستی بهرام چوبینه و پیمان بستن با خاقان
۲۸۲	فرستادن هرمزد دو کدان و جامه زنان نزد بهرام چوبینه
۲۸۴	اندر دیدن بهرام چوبینه بخت خود را

صفحه	عنوان
۲۸۶	گرفتن بهرام چوبینه آیین پادشاهی
۲۸۷	آگهی دادن خراد برزین هرمزد را از کار بهرام چوبینه
۲۸۹	سگالیدن بهرام با سرداران از پادشاهی خود و پند دادن او را گردیه خواهر خویش
۲۹۶	سگه زدن بهرام به نام خسرو پرویز
۲۹۷	نامه نوشتن بهرام نزد هرمزد و گریختن خسرو پرویز از پیش پدر
۲۹۹	فرستادن هرمزد آیین گشسپ را به جنگ بهرام و کشته شدن او
۳۰۳	کور کردن گسته‌م و بندوی هرمزد را
۳۰۵	بیت‌های برافزوده
۳۱۰	گزارش بیتها
۷۸۲	فرهنگ واژگان
۷۸۵	واژه‌نمای ریشه‌شناختی
۷۸۷	کتاب‌نما

یادداشت آغازین

دوست برین را باری دیگر، از بُن جان و ژرفای دل، سپاس می‌گزارم که مرا توان و بختِ آن ارزانی فرمود که هشتمین جلد از نامه باستان را بنویسم و به دوستانِ *شاهنامه* که مگر دوستانِ فرهنگ و ادب و تاریخ ایران نیستند، ارمغان دارم. همچنان از درگاه دوست، به لابه، می‌خواهم که مهر و نواخت خویش را از من بازنگیرد و دریغ نفرماید تا بتوانم این کارِ شگرف فرهنگی و ادبی را که به انجام رسانیدن آن همواره آرزوی من بوده است، به فرجام آورم. ایدون باد!

این جلد نیز به شیوه هفت جلد دیگر نوشته شده است و بر نوشته‌های پایه، در ویرایش متن، هم آنهاست که در آن جلدها نیز از آنها بهره برده‌ام. از درگاه دادار دادگر، برای همگان آرزوی بختیاری و بهروزی دارم.

میرجلال‌الدین کزازی

بزم یا رزم: کدام یک؟

پرسشی بنیادین، در ادب‌دانی و سخن‌سنجی، به‌ویژه در بررسی دبستانهای ادبی آن است که از دو دبستان بزرگ و فراگیر در ادب که یکی ادب پهلوانی و رزمی است و دیگری ادب رامشی و بزمی^۱، کدام یک کهن‌تر است و کدام یک از این دو از دل و درون آن دیگری برآمده است و چونان دبستانی نوآیین و جداگانه گسترش و روایی یافته است. سه پاسخ این پرسش می‌تواند داشت:

پاسخ نخستین، آن است که ادب بزمی از ادب رزمی برآمده است.
پاسخ دوم، آن است که به وارونگی، ادب رزمی از ادب بزمی مایه گرفته است.
پاسخ سوم، آن است که این دو دبستان ادبی پیوندی با یکدیگر نداشته‌اند و یکی از دیگری برنیامده است و هر کدام از آنها خاستگاهی جداگانه داشته است.
در میانه این سه پاسخ شایسته پیشداشت، پاسخ سومین بی‌پایه و ناپذیرفتنی می‌نماید؛ زیرا پیوندها و همبستگیهای گوناگون و بسیار در میانه ادب رزمی و ادب بزمی ما را از آن بازمی‌دارد که این دو را گسسته از یکدیگر بدانیم و برای هر کدام، خاستگاهی جداگانه بینگاریم. بر این پایه، یکی از دو پاسخ نخستین را به ناچار می‌باید پذیرفت و روا دانست. هم از این روست که پاسخ بدان پرسش مایه دوگروهی و دوگانگی در میانه ادب‌دانان و سخن‌سنجان شده است و گروهی «رزمی‌گرای» گردیده‌اند و گروهی «بزمی‌اندیش».

خواست من، در این جستار، بررسی و ارزیابی این دو پاسخ است و بازنمود این نکته که کدام یک از آن دو سنجیده‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌تواند بود. اگر پایه و سنجه ما، در سنجش و ارزیابی، سرگذشت ادب و چگونگی روندها و پویه‌های ادبی باشد که استوارترین پایه و سخته‌ترین سنجه نیز همان است، ناچار خواهیم بود که

پاسخ نخستین را رواترین و پذیرفتنی‌ترین پاسخ بدانیم و سرچشمه و خاستگاه دبستانهای ادبی را ادب رزمی و پهلوانی بشناسیم. زیرا کهن‌ترین سروده‌های شناخته‌شده و به یادگار مانده جهان سروده‌های رزمی و پهلوانی است؛ از گیلگامش، رزم‌نامه باستانی سومری که دیرینه‌ترین سروده جهان است و گل‌نبشته‌های یافته شده آن به هزاره دوم پیش از میلاد و روزگار آشور بانیپال پادشاه آشور بازمی‌رسد تا به یشتها که گرانسنگ‌ترین و پردامنه‌ترین بخش اوستا، نامه مینوی زرتشت، و خُشور باستانی ایران است و حماسه‌های بازخوانده به هومر که هزاروپانصد سال پس از گیلگامش در پیوسته آمده است و رزم‌نامه رامایانا، حماسه کهن هندوان که بر پایه بازگفتی، کمایش هم‌روزگار با/یلیاد و ادیسه^۲ سروده شده است.

حماسه فرزند اسطوره است و در دامن این مام می‌زاید و می‌بالد و می‌پرورد. به سخنی دیگر، حماسه اسطوره‌ای است که اینسری شده است و سویمندی و رویکرد گیتیگ یافته است و از آسمان به زمین آمده است.^۳ از این روی، مایه شگفتی نیست که کهن‌ترین سروده‌های جهان ساختاری رزمی و حماسی دارند. این سروده‌ها در روزگاری پدید آمده‌اند که در آن، فرهنگ و بینش اسطوره‌ای چیرگی و روایی داشته است و روندها و پویه‌های اندیشه‌ای و ادبی را پایه می‌ریخته است و سامان می‌داده است.

بر این پایه، اگر بر آن باشیم که کهن‌ترین شیوه و دبستان ادبی جهان رزم‌نامه‌سرایی بوده است، به بیراهه نرفته‌ایم و سخنی برگزاف نگفته‌ایم. اگر بر پایه سرگذشت ادب، نخستینی و پیشینی دبستان رزمی و پهلوانی را استوار بداریم، بدین پرسش بنیادین دیگر خواهیم رسید که: چگونه ادب رامشی و بزمی از درون این دبستان و شیوه ادبی برآمده است و اندک‌اندک دبستانی دیگر مایه‌ور و فراگیر و پایدار را پدید آورده است؟ پاسخی که بدین پرسش می‌توانیم داد، این است: همواره یکی از زمینه‌ها و بخشهای ناگزیر و ساختاری ادب رزمی و پهلوانی، داستانهای بزمی و عاشقانه بوده است. هر پهلوانی بزرگ و نامدار، تَهَم و توانا، نِیو و نِیرَم، یل و یگانه در گردی و مردی، به ناچار، در گیراگیر «دستبردها» و کردارهای پهلوانانه و خطرگریهای خویش، دل به ماهرویان می‌باخته است و آزمون‌ها و ماجراهایی عاشقانه نیز می‌داشته

است. بازتاب و بازگفت این ماجراهای دلکش و کامجویانه در رزم‌نامه بخش و زمینه بزمی و رامشی آن را می‌ساخته است و بدین‌سان، بزم‌نامه پاره‌ای ناگزیر و ناگسستگی از هر رزم‌نامه سترگ و به‌آیین می‌شده است. هم از این روست که نمونه را، در شاهنامه که می‌توانیم آن را بزرگ‌ترین رخداد ادبی در رزم‌نامه‌سرایی بدانیم و شاهکاری بی‌همانند و شگرف، نخستین بزم‌نامه‌های پارسی در پیوسته آمده است؛ بزم‌نامه‌هایی از گونه زال و رودابه و بیژن و منیژه.

روزگاری، در پی روندها و پویه‌های ادبی، بزم‌نامه از ادب رزمی و پهلوانی می‌گسلد و چونان گونه و کالبدی جداگانه، کارکرد و روایی و گسترش می‌یابد؛ بدین‌سان، دبستانی نوآیین و دیگرسان پدید می‌آید که آن را ادب بزمی یا ادب رامش می‌نامیم. این دبستان نو اندک‌اندک جای دبستان کهن را که ادب رزمی و پهلوانی است، می‌گیرد و شاهکارهای خویش را پدید می‌آورد. نمونه را، یکی از برجسته‌ترین و پرآوازه‌ترین شاهکارهای بزمی و رامشی، پنج‌گنج نظامی است در ادب پارسی که دوگنج و بزم‌نامه آن: خسرو و شیرین و هفت‌پیکر، برگرفته و برآمده از رزم‌نامه سترگ پارسی، شاهنامه است.

نام این دبستان نو نیز، خود به‌تنهایی، گویا و بازنمای برآمدن آن از ادب رزمی و پهلوانی است: ادب رامش. چرا این دبستان را ادب رامش یا «ادب غنایی» یا ادب «لیریک» می‌نامیم؟ زیرا نخستین نموده‌ها و نمونه‌های این دبستان ادبی سروده‌هایی بوده است که آنها را به آواز و دمساز با ساز می‌خوانده‌اند: سروده‌های خُنایی. این سروده‌ها، در پارسی، نخست چکامه نامیده می‌شده‌اند؛ سپس ترانه؛ نام دیگر آنها، در متنهای کهن، «غزل» بوده است یا «قول» یا «قول و غزل».^۴

چکامه یا سروده خنایی پیشینه‌ای دیرینه دارد و همان است که آن را آوازخوانان پرسه‌زن و دوره‌گرد، در روزگاران کهن، می‌سروده‌اند و می‌خوانده‌اند؛ آوازخوانانی از گونه گوسانان پارتی و چگامگ سراسانی یا باردهای^۵ سِلْتی که درویشان ستایشخوان و «هوق‌زن» و خوانندگان و نوازندگان دوره‌گرد و دریوزه‌گر در ایران و تروبادورهای اروپایی^۶ در سده‌های میانی بازماندگان و پسنیان آنانند. این آوازخوانان چکامه‌گوی از شهری به شهری دیگر می‌رفته‌اند و سرگذشت پهلوانان و

قهرمانان بزرگ و مردمی را که نمادهایی اسطوره‌ای بوده‌اند یا چهره‌هایی تاریخی اما افسانه‌رنگ و نیمه‌نمادین، در ترانه‌ها و حکامه‌هایشان می‌سروده‌اند و می‌ستوده‌اند. پاره‌ای نیک‌دلاویز و فسونبار از این رزم‌نامه‌های کوتاه و خنثی‌ای و آهنگین دلباختگی‌ها و کام‌جویی‌های آن قهرمانان و پهلوانان بوده است که در دل شنوندگان کارگر می‌افتاده است و در یاد و نهادشان می‌مانده است و بر زبانشان روان می‌شده است. بدین گونه، بخش بزمی رزم‌نامه‌های کهن اندک‌اندک آن‌چنان گسترش و روایی می‌یابد که زمینه برای پیدایی دبستانی نو در ادب فراهم می‌آید؛ دبستانی که از آن پس، همواره، در نام خویش: «ادبِ رامش»، پیوند خود با رزم‌نامه و خاستگاهش را آشکار می‌دارد و فرایاد می‌آورد.

از دیگر سوی، برهانی دیگر بهینه و بُرّا را، در دیرینگی ادب رزمی و پهلوانی و برآمدن ادب بزمی و رامشی از آن، با کندوکاو در چگونگی دلشدگی شیفتگان در این دبستان از ادب می‌توانیم یافت. «روان‌شناسی شیفتگی» در قهرمانان بزم‌نامه‌ها، از این دید، نیک‌روشنگر و گمانزدای و باورآفرین می‌تواند بود. رفتار و کردار شیفتگان، در رزم‌نامه‌ها، یکسره اینسری و گیتیگ و «زمینی» است. آنان همواره به یاری دل می‌بازند که زیارویی است پیکرینه و دیداری و ساخته‌شده از گوشت و پوست. دلدار، به هر پایه نغز و زیبا و پیراسته باشد و تنش در نازکی و نازینی به «جان پاک»^۷ بماند، ماهرویی است خاکی و زمینی که می‌توان با او پیوند گرفت و از وی، کام ستاند. از آن است که دلشدگی به شیوه کهن، بدان‌سان که در رزم‌نامه‌ها سروده و بازنموده می‌آید، پیوسته به پیوند و زناشویی و کامیابی می‌انجامد؛ اما در روند جدایی بزم‌نامه از رزم‌نامه، هرچه بیش بزم‌نامه از خاستگاهش که رزم‌نامه است می‌گسلد و دور می‌شود، روان‌شناسی شیفتگی در آن بیش دگرگونی می‌یابد و کردار و رفتار دلشدگان آنسری و مینوی و آسمانی می‌شود و دلدار از خاک بر افلاک می‌رود و پهلوان دلباخته کام‌جوی به درویشی دلریش و گسسته از خویش دیگرگون می‌گردد. در بزم‌نامه‌های سپسین، قهرمان دلشدگی خداجویی است که می‌خواهد، به یاری شیفتگی، از چنبر «من» و از چیرگی تن برهد و خود را، در گیراگیر و تاب و تب عشق‌ورزی به یکبارگی وابنهد و به خداجویی برساند. دلدار

زمینی، در این گونه از شیفتگیِ درویشانه و نهان گرایانه، تنها بهانه‌ای و انگیزه‌ای است که دلشده می‌باید به یاری او رمز و راز رهایی از خویشستن و «مرگ در زندگی» را بیاموزد و به دلداری آسمانی راه برد و دست یابد. هم از آن است که در این شیوه از شوریدگی، هرگز دلشده از دلداری کام نمی‌تواند یافت و فرجامی جز مرگ، در کاروبارِ شیدایی، نمی‌تواند داشت.

از دیدِ روان‌شناسی شیفتگی و روندِ دیگرگشتِ پهلوان دلشده به درویشِ شوریده که می‌باید جان در کار شیدایی خویش کند، خسرو و شیرین نظامی بزم‌نامه‌ای نمونه‌ای است و داستانی «گونه‌ای». زیرا در این داستان به هردو گونه دلشدگی، در کنار و دوشادوش یکدیگر، باز می‌خوریم: خسرو قهرمانِ دلشدگیِ پهلوانانه کهن است؛ او، پس از کشاکشهایی بسیار، دلداری خویش شیرین را به زنی می‌ستاند و از وی، کام می‌گیرد؛ اما در برابر او، هم‌وردی بالا می‌افزاید و نردِ شیفتگی می‌بازد که قهرمانِ دلشدگیِ درویشانه نو است: فرهاد. فرهاد، در کار عاشقی، ناکامگار می‌ماند و نه تنها از یار کام نمی‌ستاند، چون دیگر همتایان دلریش خویش، جان بر سر شیفتگی می‌نهد. قهرمانِ دیگر بزم‌نامه نظامی: مجنون، از تبار و تیره فرهاد است و ناکامی است جانباز و سرانداز و در کاروبارِ دلداری، نافرخته فرجام.^۸

در روند گسست و دوری بزم‌نامه از رزم‌نامه و ادب رامش از ادب حماسی، شور و شرار شیدایی کار را بدانجا می‌رساند که شیفتگان نو، قهرمانانی بزمی چون فرهاد و مجنون، جای را بر شیفتگان کهن، دلشدگانی سلحشور از گونه خسرو، به یکبارگی تنگ می‌گردانند و آنان را یکسره از میدان شیفتگی و دلباختگی می‌رانند. این روندِ دیگرگشت را، آشکارا، در نام بزم‌نامه‌ها نیز می‌توانیم دید. بیهوده نیست که نام بزم‌نامه از خسرو و شیرین به فرهاد و شیرین و سرانجام به شیرین و فرهاد دیگر شده است. می‌توانیم بر آن بود که ادب بزمی و رامشی، با رسیدن به واپسین ریختِ نام: شیرین و فرهاد، یکسره و یکباره، از سرچشمه و خاستگاه خویش، ادب رزمی و پهلوانی، پیوند گسیخته است و دیگرسانی و جداسریِ همه‌رویه و همه‌سویه را آغاز نهاده است؛ نامی که هم از سویی در آن فرهاد جای خسرو را گرفته است، هم از دیگر سوی، نام دلداری: شیرین پیش از نام دلشده آورده

شده است. بدین سان، به گونه‌ای بُرّا و بی‌چندوچون، بزم و نازکی و مادی‌نگی بر رزم و درشتی و نرینگی چیره آمده است و برتری یافته است.

یادداشتها

۱. ادب رامشی و بزمی را برابر با «ادبیات غنایی» یا «لیریک» (Lyrique) به کار می‌برم.
۲. هومر در سده هفتم پیش از میلاد می‌زیسته است و تاریخ سروده شدن *رامایانا* را تا سده پنجم پیش از میلاد به واپس برده‌اند.
۳. برای آگاهی فراخ‌تر از دیدگاه نگارنده در این باره، بنگرید به کتابهای *رؤیا*، *حماسه*، *اسطوره* و *از گونه‌ای دیگر و مازهای راز*.
۴. در این باره، نیز بنگرید به جستار «خواجه و خنیا»، در کتاب *پرنیان پندار*.
۵. بارد (barde) که از *باردوس* (bardus) در لاتین گرفته شده است، نام سراینده‌گان و آوازخوانان کهن سلتی است. آنان در آغاز وابسته به لایه اجتماعی کاهنان و پیشوایان دینی بودند، نزد تیره‌های «گل». پیشه و کار بنیادینشان سرودن شایستگیها و قهرمانیهای شاهان و بهادرانی بود که آنان را در پناه می‌داشتند و می‌پروردند. با برافتادن سروران و نژادگان گلی-رومی، این آوازخوانان در فرانسه از میان رفتند. در ایرلند، همچنان بر جای ماندند؛ اما پایگاه و ارج و ارز پیشینیان را از دست دادند. در آبخوست برتانی، باردها پس از چیرگی رومیان و یورش ساکسونها، پاییدند و نزد امیران سرزمین گال، گرامی بودند. آنان ترانه‌هایشان را، همراه با نوای گونه‌ای چنگ که کروث (cruth) نام داشت، می‌سرودند. این آوازخوانان تا سده هژدهم میلادی بر جای ماندند، اما، در این اوان، مگر گدایانی دریوزه‌گر و کورانی بینوا نبودند که نوازن و سرودخوان، به هر سوی می‌رفتند تا پاره‌نانی یا پشیزی از مردمان، به پاداش سور و سرود خویش، بستانند.

پرآوازه‌ترین باردها، آوازخوان باستانی اسکاتلندی اوسیان (ossian) است که برگردان سروده‌های او به زبان انگلیسی در سده هجدهم آغازگر و پایه‌ریز دبستان رمانتیسیم در اروپا گردید. جیمز مکفرسون (James Macpherson) نویسنده اسکاتلندی این سروده‌ها را که آنها را ترانه‌هایی کهن از آن آوازخوان دیرینه و

کمابیش افسانه‌ای می‌دانست، به انگلیسی برگردانید. این برگردان هنگامه‌ای برانگیخت و شوری، که در تنگنای انگلستان نماند و راه به دیگر کشورهای اروپایی برد و به‌ویژه در فرانسه بنیادگذار دبستانی نو در ادب گردید. پاره‌ای از پژوهندگان و سخندانان در نژادگی سروده‌های اوسیان به گمان افتاده‌اند و بر آن رفته‌اند که آنها را مکفرسون خود سروده است و بدین آوازخوان باستانی باز بسته است.

۶. تروبادور (Troubadour) ریختی است از واژه trouvère به معنی یابنده که در سده‌های میانی، روایی داشته است. این دسته و گونه از آوازخوانان که نام بیش از چهارصد تنشان در آبخورهای تاریخی بر جای مانده است، سرایندگانی دوره‌گرد بوده‌اند که به شیوه نیاکان نغمه‌خوانشان، در سده‌های میانی در کشورهای اروپایی، از شهری به شهری دیگر می‌رفته‌اند و مردمان را با ترانه‌هایشان به شور می‌آورده‌اند.

۷. چشمزدی (= تلمیح) است بدین بیت فردوسی که در آن زیبایی و دانایی تهمینه، بانوی رستم، را ستوده و بازنموده است:

روانش خرد بود و تن جان پاک؛ تو گفتی که بهره ندارد ز خاک.

۸. نیز، در این باره، بنگرید به جستار «جرون در گنج» در کتاب آب و آینه.